

پژوهشی در اندیشه‌های برهان‌الدین محقق ترمذی

داود واثقی خونداپی^۱

مهدی ملک ثابت^۲

محمد کاظم کهدویی^۳

چکیده

برهان‌الدین محقق ترمذی یکی از شخصیت‌های برجسته عرفان اسلامی است که در جوانی حضور بهاء‌ولد بلخی را درک کرد و در سایه عنایت او به درجات والای عرفانی دست یافت. سید پس از مرگ بهاء‌الدین، ارشاد و هدایت مولانا جلال‌الدین را به عهده گرفت و او را آنگونه به وادی طریقت هدایت کرد و به مقام فنا رساند که توانست مصاحبت شاه معشوقان - شمس تبریزی - را برتابد. تأمل در کتاب معارف برهان‌الدین آشکار می‌کند که او اندیشه‌های والایی در عرصه طریقت دارد و این اندیشه‌ها تحوّل شگرف در تفکر بزرگانی چون مولوی و سلطان‌ولد به وجود آورده است. وی از زمره عرفایی است که وحدت هستی را درک کرده، کثرات را اموری اعتباری می‌داند. برهان‌الدین همچنین ولایت را معرفتی قلبی می‌داند که به وسیله آن می‌توان همه چیز را مسخر حق دانست. علاوه بر این، سید سردان در مورد ریاضت، ذکر و چله‌نشینی توضیحاتی داده است که دلیلی آشکار بر پختگی او در وادی عرفان است.

در این جستار پس از بررسی اجمالی سیر زندگانی برهان‌الدین، مهم‌ترین اندیشه‌های عرفانی او تحلیل و بررسی خواهد شد.

کلید واژه‌ها:

برهان‌الدین محقق، وحدت وجود، ولایت، ریاضت، ذکر، چله‌نشینی.

^۱- پژوهشگر پسادکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد، یزد، ایران. نویسنده مسئول: d.vaseghi@gmail.com

^۲- استاد تمام زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد، یزد، ایران.

^۳- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد، یزد، ایران.

پیشگفتار

برهان‌الدین محقق ترمذی (متوفی ۶۳۸ ه.ق) از سادات حسینی ترمذ بود و در عالم عرفان مقامی بس رفیع داشت. سپهسالار او را «تاج الاولیا و المحققین» و «زبدۀ الازکیا و العارفین» نامیده است. (سپهسالار، ۱۳۸۷: ۱۰۱) اهل طریقت برهان‌الدین را به دلیل اینکه بر خواطر انسان‌ها و امور غیبی دیگر اشراف داشت «سید سردان» می‌نامیدند. به تعبیر افلاکی: «حضرت سید را در ملک خراسان و ترمذ و بخارا و غیره مشهور سید سردان می‌گفتند و دائم از ضمائر درون و مغیبات سفلی و علوی می‌گفت». (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۵۶)

سید در دوران جوانی به بلخ آمد و چون عشق و شور درون سلطان‌العلما بهاء‌الدین بلخی را مشاهده کرد و سرسپرده او شد. صاحب مناقب‌العارفین در خصوص علت مرید شدن محقق ترمذی آورده است: «گویند سبب مرید شدن حضرت سید برهان‌الدین محقق ترمذی - رضی الله عنه - همان خواب بوده است که علمای بلخ در خواب دیدند که مصطفی - صلی الله علیه و سلم - اشارت فرمود که همگان او را سلطان علماء گویند و او را بهتر و مهتر خود دانند». (همان: ۳۴)

سلطان‌العلما که از رهروان مکتب عرفان محسوب می‌شد و در این وادی به مقامات و کراماتی دست پیدا کرده بود توانست چشم‌های سید را بر امور فرامادی بگشاید و با کرشمه عنایت خود دو بال معنوی به او بخشید تا به کمک آنها بتواند در عالم نیستی سیران کند و به اصل خویش بازگردد و جمال جانان را بدون حجاب در آینه قلب خود به تماشا بنشیند. باری، برهان‌الدین در کنف حمایت و هدایت این پیر فرزانه از کدورت‌های مادی و انجاس جسمانی گذشت و سیر فی الله را به پایان برده، فنای الهی را تجربه کرد و به حیاتی جاودانه رسید:

گشت سید مریدش از دل و جان	تا روان را کند ز شیخ روان
در مریدی رسید خوش به مراد	زانکه شیخش عطای بی‌حد داد
چشمهای ورا گشود چو باز	تا سوی شاه خویش آید باز...
نیست شد از خود و به حق پیوست	روح گشت و زبند جسم برست
مرد پیش از ازل، بدل شد حال	زنده گشت از جلیل جلّ جلال

(سلطان‌ولد، ۱۳۸۹: ۱۸۵ - ۱۸۷)

برهان‌الدین هنگام مهاجرت پیر خود، سلطان‌العلما، به ترمذ بازگشت و در آنجا به سلوک راه معرفت پرداخت و مردم را به راه حق دعوت می‌کرد (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۵۶)؛ ولی پس از چندی

آتش عشق شیخ بهاء‌الدین وجودش را آتش زد. او پس از مدتی جستجو و آوارگی خبر یافت که شیخش در روم است؛ اما زمانی که به قونیه رسید، مطلع شد که سلطان‌العلما به دیار باقی شتافته است. (سلطان‌ولد، ۱۳۸۹: ۱۹۲) سپهسالار می‌گوید که سید سردان پس از آگاه شدن از مرگ بهاء‌ولد یک سال به خاکستر اندوه می‌نشیند و پس از آن سلطان‌العلما را شبی در واقعه می‌بیند در حالی که او را به سوی مولانا جلال‌الدین هدایت می‌کند: «چون خیر هایل وفات شیخش استماع کرد، بر سر خاکستر به ماتم نشست و مدت یک سال تمام در فراق آن حضرت چون شمع می‌گداختند تا شبی در واقعه بهاء‌ولد را دید- رضی الله عنه- که از سر حدت تمام می‌فرمود که برهان‌الدین چگونه محمد را تنها گذاشتی و در محافظت او تقصیر می‌کنی؟ از هیبت آن حال چون بیدار شد از آن پا به قونیه آمد و به خداوندگار پیوست». (سپهسالار، ۱۳۸۷: ۱۰۲)

پس از آگاهی سید برهان از مرگ بهاء‌الدین، مصاحبت مولانا جلال‌الدین و هدایت او از دغدغه‌های اصلی وی محسوب می‌شد. او که از اووان کودکی جلال‌الدین، اتابکی‌اش را به عهده داشت با آزمودن مرید خویش، علی‌رغم تأیید علم ظاهری، وجودش را از عشق و حال معنوی خالی دید و خطاب به او گفت: «به علم و عمل وارث پدر شدی الا پدرت را غیر از این احوال ظاهر، احوال دیگر بود و آن آمدنی است نه آموختنی، بررسته است، نه بر بسته، و آن احوال از حضرتش به من رسیده است. آن را نیز از من کسب کن تا در همه چیز ظاهراً و باطناً وارث پدر گردی و عین او شوی». (سلطان‌ولد، ۱۳۸۹: ۱۹۱)

رساندن مولوی به درجه عرفانی سلطان‌العلما از مهم‌ترین اهداف محقق ترمذی محسوب می‌شد. سید در کتاب معارف، علو درجات معنوی مولوی را اینگونه از خداوند تمنا می‌کند: «خدای - تعالی - تو را به درجه پدر رساناد. درجه کسی از آن زیادت نیست. اگر نه دعا کردمی کی خداهش درگذران، اما منتهی آن است. از آن زیادت را راه نیست...». (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۲۴)

بدین ترتیب محقق ترمذی، مولوی را به وادی طریقت هدایت می‌کند و عارف بلخی با سرسپاری به او به مرتبه فنا فی الله می‌رسد:

شد مریدش ز جان و سر بنهاد	همچو مرده به پیش او افتاد
پیش او چون بمرد زنده‌ش کرد	گریه‌اش برد و کان خنده‌ش کرد

(سلطان‌ولد، ۱۳۸۹: ۱۹۳)

مولانا در مدت مصاحبت با سید سردان به مقام فنا رسید و پس از مرگ او با سلوک در طریقت این پیر ربّانی به کرامات بسیاری دست یافت و اگر می‌بینیم که کامل تبریزی تحوّل اساسی در

وجود او ایجاد می‌کند به دلیل خامی و راه‌نرفتنی او در عرصه طریقت نیست بلکه کار شمس عبور دادن مولانا از مرتبه عاشقی به مقام معشوقی در کوی ولایت است که این درجه‌ای بسیار بزرگ بوده و هر کسی را یارای قدم نهادن بر آستان آن نیست. سلطان‌ولد این دو مرتبه را اینگونه توضیح می‌دهد: «عاشقان حق را سه مرتبه است و معشوقان را سه مرتبه: اول و میانه و آخر. منصور حلاج - رحمه الله - در مقام عاشقی از مرحله اول بود. میانه آن عظیم است و آخرین عظیم‌تر. احوال و اقوال این سه مرتبه بر عالمیان ظاهر شد و در کتب مسطور است. اما آن سه مرتبه معشوقان از همه پنهان است. از مرتبه اولین آن، عاشقان کامل واصل تنها نامی شنیدند و در تمنای دیدارش می‌باشند. از میانین نام و نشان نیز به کس نرسید. از آخرین خود هیچ نشنیدند». (همان: ۲۷۵)

باری، روش شمس در هدایت افراد به گونه‌ای بود که به هیچ وجه خامان طریقت و کسانی را که در عرصه علم حال نتاخته‌اند به مصاحبت نمی‌پذیرفت: «من مرید نگیرم. من شیخ می‌گیرم، آن هم نه هر شیخ؛ شیخ کامل». (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۲۲۶) پس انسان بالیده‌ای چون مولانا لازم بود تا رفتار و اعمال انسانی چون شمس تبریزی را درک کند.

به هر روی، سید سردان پس از نه سال ارشاد و رهبری مولانا خرجه تهی کرد و جلال‌الدین پس از او با مجاهدت و ریاضت و سلوک در طریقت لالای پیر به انسانی آرمانی تبدیل شد. (سلطان‌ولد، ۱۳۸۹: ۱۹۳)

مولوی در مثنوی معنوی، برهان‌الدین را انسانی پخته شده در مسیر عشق معرفی می‌کند و معتقد است اگر انسان بتواند وجه بشری خود را نابود کند می‌تواند به درجه این پیر ربّانی برسد:

پخته گرد و از تغیر دور شو رو چو برهان محقق نور شو
چون ز خود رستی همه برهان شدی چون که بنده نیست شد سلطان شدی
(مولوی، ۱۳۶۳، دفتر دوم: ۳۱۸)

اینکه بعضی محققان پنداشته‌اند که برهان‌الدین محقق ترمذی صاحب علم قال بوده و در عرصه علم حال نتاخته، (شمیسا، ۱۳۹۱: ۲۳۸)، بنا بر منابع طریقه مولویه مستند به دلیلی قاطع نیست. غور و تأمل در معارف سید سردان حاکی از این است که مولوی در بسیاری از اصول و مبانی اصلی عرفان مانند وحدت وجود، ولایت، فنا و بقا، عزلت و... از مرشد خود تأثیر پذیرفته است. فروزانفر گوید: «برهان‌الدین علاوه بر کمال اخلاقی و سیر و سلوک صوفیان و طی مقامات معنوی، دانشمندی کامل و فاضلی مطلع بود و پیوسته کتب و اسرار متقدمان را مطالعه می‌کرد و خلق را به طریقت راستان و مردان راستین هدایت می‌نمود و این معنی مسلم است که او مردی کامل و به گفته مولانا

نور شده و به ظواهر پشت پا زده و مست تجلیات الهی بوده است». (فروزانفر، ۱۳۶۶: ۴۵) محقق ترمذی معنویت خود را اینگونه وصف می‌کند: «اکنون حق - تعالی - جمال یوسفی داده است (مرا) که بی هیچ طاعتی با هزار معصیت نور رویم بیرون می‌زند و ایشان را چنان زنگی آفریده است که هرچند (که) خود را می‌آرایند زشت‌ترند». (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۲۹) وی همچنین خود را محرم حضرت ربوبیت و همه عالم می‌داند چرا که شهوات نفسانی را وداع کرده و به حیات طیبه رسیده است: «جمال حضرت ربوبیت را محرم باشم. تو خود را پنهان کنی از من که نامحرمی. مرا خادم کرده است و همه شهوات فروبریده، آنگاه در حرم خودم آورده مخدوم و محرم همه عالم کرده». (همان: ۴۲)

علاوه بر مولوی، سلطان‌ولد نیز حضور این پیر روشن ضمیر را درک کرده و از دریای بخشش‌ها و کرامات او بهره‌ها برده است. (ر.ک: واتقی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۸۳ - ۱۸۴) او، سید را مرشدی از ارباب حال توصیف می‌کند و معتقد است که این پیر برگزیده گفتاری بسیار نغز و بلندپایه داشته که هر کس را یارای درک آن نبوده است. وی همچنین برهان‌الدین را صاحب علم لدنی و معدن اسرار حق - تعالی - می‌داند و او را بر اولیای گذشته برتری می‌دهد. (سلطان‌ولد، ۱۳۸۹: ۱۷۸ - ۱۷۹)

باری، برهان‌الدین محقق شخصیتی بود که توانست مولوی را از بند خودی برهاند و احوال عرفانی را در وجود او متمکن سازد. مولانا اگر چه از حضور پدری صاحب حال چون سلطان‌العلما بهره برد و در مصاحبت او اندوخته علمی بسیاری حاصل کرد اما فرصت نیافت که در عرصه احوال عرفانی با او همراه شده، همه کمالات پدر را کسب کند و این امر مهم به وسیله سید سردان تحقق یافت که خود زمینه‌ای مناسب را برای شاه معشوقان حرم خداوندی - شمس تبریزی - فراهم کرد تا با غمزه ساحران‌اش مولوی را به کمالات عالی عروج دهد. اگر چه آتش عشق شمس توانست تأثیر بزرگانی چون برهان‌الدین را بر مولوی کمرنگ جلوه دهد اما - همان‌گونه که قبلاً اشاره شد - تأمل و تدبّر در آثار مولوی نشان می‌دهد که لالای پیر سهم بسیاری در تشکیل منظومه فکری خداوندگار داشته است.

۲- پیشینه پژوهش

نگارندگان تا آنجا که پژوهیده‌اند تحقیق جامعی که مهم‌ترین افکار و اندیشه‌های برهان‌الدین محقق ترمذی را به صورت تحلیلی بررسی کند انجام نشده است و تنها محققانی مانند فرانکلین دین لوئیس در کتاب «مولانا دیروز تا امروز، شرق تا غرب» (دین لوئیس، ۱۳۹۰: ۱۲۸ - ۱۳۴) و غلامحسین ابراهیمی دینانی در مقاله «عقل و عشق در نظر محقق ترمذی» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۱: ۲۳ - ۳۳) اندکی از عقاید عرفانی او را تشریح کرده‌اند. البته بزرگانی مانند بدیع‌الزمان فروزانفر در

کتاب «زندگانی مولانا» (۱۳۶۶)، عبدالباقی گولپینارلی در کتاب «مولانا جلال‌الدین، زندگی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آنها» (۱۳۸۴) و عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب «پله پله تا ملاقات خدا» (۱۳۹۰) مطالب ارزنده‌ای را در خصوص زندگانی سید سردان و نقش او در طریقه مولویه بیان نموده‌اند.

۳- اندیشه‌های برهان‌الدین محقق ترمذی

۳-۱. وحدت وجود

وحدت وجود از اساسی‌ترین مسائل در عرفان و تصوّف است. در نظرگاه اکثر اهل عرفان «در عالم، یک وجود و موجود بیش نیست که فقط از جهت تقید و تعین به فیود اعتباریه، متکثر به نظر می‌آید. پس هرچه هست اوست که خدایش می‌گویند و آنچه کثرت و غیریت به نظر می‌رسد اعتباری و موهوم است و چنین کثرتی با وحدت منافات ندارد». (ابن عربی، ۱۳۷۸: ۱۴) به عبارت دیگر؛ هستی، حقیقی واحد است و سرتا سر مراتب آن ظهور و پرتو وجود حق - تعالی - است. طرفداران این نظریه کثرات را مطلقاً نفی نمی‌کنند بلکه معتقدند که آنها عکس و پرتوی از وجود حقیقی هستند که در جامه اسماء و صفات تجلی کرده‌اند و با وجود هستی حقیقی حضرت خداوند، نام هستی بر آنها روا نیست.

شیخ اکبر محیی‌الدین ابن عربی گوید: «فسبحان من اظهر الاشياء و هو عينها» (همو، ۱۳۷۰: ۲۵)، که این سخن از طرف بسیاری از افراد مورد طعن و اعتراض قرار گرفت در حالی که منظور شیخ این است که در عالم چیزی جز وجود حضرت باری - تعالی - وجود ندارد و هر چه هست همه اوست و کثرات اموری ظلی و اعتباری هستند که در واقع مظهر شأنی از شئون خداوند و تجلی آن یگانه عالم هستی محسوب می‌شوند. پس به هر سوی بنگریم جز هستی خالق یکتا چیزی نمی‌بینیم و حسن آن شاهد ازلی را از همه آنها ادراک می‌کنیم. باری، کثرت تعینات دلیل بر کثرت وجود نیست. در لمعات عراقی آمده است: «کثرت و اختلاف صور امواج بحر را متکثر نگرداند. مسما را من کل وجوه متعدد نکند. دریا نفس زند بخار گویند. متراکم شود ابر خوانند. فرو چکیدن گیرد باران نام نهند. جمع شود و به دریا پیوندد همان دریا خوانند که بود». (عراقی، ۱۳۶۳: ۵۷) این کثرت از آنجا برخاسته که پرتو خورشید روی ساقی ازل بر روزنه‌ها و شیشه‌های رنگارنگ تابیده و در نتیجه اشکال و رنگ‌های مختلفی پدید آمده است که در ظاهر متکثر می‌نماید:

اعیان همه شیشه‌های گوناگون بود کافتاد در او پرتو خورشید وجود
 هر شیشه که سرخ بود یا زرد و کبود خورشید در او به آنچه او بود نمود

(جامی، ۱۳۸۳: ۱۳۷)

وحدت وجود همچنین یکی از پیچیده‌ترین و غامض‌ترین مباحث عرفان و حکمت متعالیه است (صائن‌الدین علی بن ترکه، ۱۳۶۰: ۵۳)؛ این نظریه اگر چه در اندیشه عارفان قبل از ابن عربی نیز دیده می‌شود اما شیخ اکبر با نبوغ سرشار خود توانست آن را به شکلی کامل و ساختارمند مطرح نماید.

اگر چه گروهی از تأثیرپذیری مکتب وحدت وجود از یونان و هند باستان و همچنین نظریات و دیدگاه‌های فلوطین و ... سخن گفته‌اند (ر.ک: طیب‌نیا، ۱۳۹۴: ۱۶۸-۱۷۷)، اما اهل عرفان در تعبیرشان از نظریه وحدت وجود بیش‌تر تحت تأثیر مکاشفات و مبانی مخصوص خود بوده‌اند و از تعالیم متون مقدس و مسائل کلامی - فلسفی در کیفیت تعبیر این تجربه بهره برده‌اند. (کاکایی، ۱۳۹۳: ۱۱۷)

تأمل در اندیشه‌های سید سردان نشان می‌دهد که وحدت‌گرایی از اصول عقاید ابن عارف ژرف‌نگر است. او وجود هر کثرتی را در برابر وجود حقیقی خدای - تعالی - نفی می‌کند و معتقد است که با وجود آن معشوق ازلی، اظهار وجود باعث نفی توحید حقیقی است. در کتاب معارف به این بیت استشهد شده است:

تو هست و خدای هست، زنهار زین گونه سخن نگوی هشدار

(محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۵۸)

وی بر این باور است که: «غیر او (خداوند) هر چه هست هیچ است.» (همان: ۴۰) ابن عربی نیز هر چیزی جز خداوند را عدم می‌پندارد و معتقد است وجود غیر حضرت حق وابسته به اوست که در حقیقت عدم محسوب می‌گردد: «و قد ثبت عند المحققین، أنه ما فی الوجود إلا الله. و نحن و إن كنا موجودین، فإنما كان وجودنا به. و من كان وجوده بغيره، فهو فی حکم العدم.» (ابن عربی، ۱۹۹۴م، ج ۴: ۲۶۳)

سید سردان معنای حقیقی «لا اله الا الله» را نفی غیر حق می‌داند: «این است تحقیق معنی «لا اله الا الله» هر چند که غیر را لا کنی اثبات حاصل‌تر شود چنانکه طاعت و معصیت در وسع و قدرت آدمی است. (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۱۰۴) وی با نفی خودی و فانی شدن در هستی حق، حیاتی الهی یافته است و در اوج هستی حقیقی با حضرت حق به اتحاد شأنی و نوری رسیده و انأل‌الحق گویان هر وجودی جز وجود کبریایی معشوق برین را نفی می‌کند: «لا اله الا الله، لا اله الا انا. تا چند گویم: «انت (تا چند گویم) انت» چندان گفتم که چنان شد که انا انت و انت انا، توحید حاصل شد موحد شدم. اینک نماز من چنینها کرد. من نماز چنین کردم. هر که مرا شناسد شقی مطلق است هیچ

شبهه‌ای نیست. ایشان می‌گویند: تو سجود نمی‌کنی. من می‌گویم: ای خداوند ایشان مرا سجود نمی‌کنند الا ابلیس ابی (طه/۱۴) آنک مسجود بود، ساجد نبود». (همان: ۵۱) به دیگر سخن بین محقق ترمذی و حضرت خداوند مبیّتی وجود ندارد: «اکنون من از کان الله گذشته‌ام به کان الله له رسیده‌ام. میان حق و محقق یک موی نمانده است. اگر در میان کسی گنجیدی (یا ملک مقرب گنجیدی) کی نور مطلقند یا نبی مرسل که مستان حضرت‌اند. چون این دو فریق نمی‌گنجد دگر چه درگنجد. اکنون من نور بخشم نه نورگیر مه چهارده نور نگیرد و لیکن نور بخشد». (همان: ۲۷-۲۸)

سید در تبیین توحید حقیقی (وحدت وجود)، تمثیل زیبایی را به کار برده است: «توحید آن است که صد کس در دریا افتاده‌اند دریا ایشان را می‌گرداند و بر موج می‌آورد و فرو می‌آورد و چپ می‌برد و راست می‌برد و وقتی گرد می‌گرداند این حرکات صد کس یک چیز می‌کند و آن واحد است و چون بیرون بوندند هر یک را گرداننده‌ای جدا بود. گردنده را صد گرداننده بود». (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۸۶) بنابراین، در دیده ارباب شهود و فانیان طریقت عشق هیچ مؤثری جز خداوند وجود ندارد و همه مظاهر در جنب او فانی‌اند و وجودی مجازی دارند اما کسانی که دیده‌ای ظاهری دارند و در دریای وحدت الهی غوطه ور نشده‌اند کثرات را اعتبار نهاده، وجودشان را حقیقی می‌دانند.

۲-۳. ولایت و سلوک عرفانی

در مکتب اهل عرفان مبحث ولایت اهمیت بسیاری دارد؛ به تعبیری: «رکن ثانی عرفان بر ولایت استوار است و رکن اول آن بر توحید و وحدت حقیقت اصل وجود. به این معنی که اولین جلوه حق از مقام غیب به مقام ظهور، تعیین در مظهر انسان ختمی محمدی به اعتبار مقام ولایت اوست که اولیای محمدیین به اعتبار ولایت با آن حضرت متحدند». (آشتیانی، ۱۳۷۰: ۳۸؛ ر.ک: هجویری، ۱۳۸۷: ۳۱۷)

سالکان طریقت باید برای رسیدن به سرچشمه وصال معشوق دست طلب در پیشگاه مرشدی صاحب ولایت دراز کنند تا بلکه با دستگیری و همت او بتوانند بوادی و مهالک عرصه سلوک را طی کنند. پس «اگر طالب را شیخی مرشد، صاحب بصیرت واصل، مأذون از طرف حق به دعوت... دست دهد بر وی باد که دست از دامنش ندارد و خود را به کلی به وی سپارد و تا او به صاحب‌دلی او گواهی ندهد و به سفر و مفارقت اشارت نفرماید. البته مفارقت خدمتش نکند هرچند در خود آثار

^۱ محقق ترمذی در خصوص عبادت قبل از موت ارادی و بعد از آن گوید: «تا موت قبل الموت نیست عبادت نوعی دیگرست (و بعد تمام المجاهدت نوعی دیگرست) و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین». (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۱۹)

رشد و امارت فتح مشاهده کند». (فرغانی، ۱۳۷۹: ۱۸۰)

باری، راه سلوک راهی است مشحون از خطرات و لغزشگاه‌ها که می‌تواند سالک را در تیه ضلالت و گمراهی سرگردان سازد. راه سلوک عرصه مبارزه سالک با نفس است و مبارزه با مکاید این دشمن درونی کار آسانی نیست و اگر همت صاحب‌دلی به یاری سالک نشتابد و قدرت صاحب کرامتی دست او را نگیرد راه به جایی نخواهد برد. بنابراین، سرسپاری به اولیا از مهم‌ترین اصول طریقت محسوب می‌شود و سالک با تلاش خود به جایی نخواهد رسید.

در مسلک ارباب قلوب، اولیاء فرزندان جان و دل انبیاء و مظهر آنها محسوب می‌شوند. صاحب کتاب قدسیه گوید: «ولی در حقیقت مظهر تصرف نبی است و علامت صحت حال وی متابعت اوست مر نبی را، و متصرف در حقیقت جز یکی نیست». (پارسا، ۱۳۵۴: ۶۰)

نظریه ولایت برگرفته از قرآن کریم و احادیث معصومان (ع) است. طبق آیات قرآن کریم، ولایت اگر چه ذاتاً متعلق به حضرت خداوند است اما پیامبر (ص) و ائمه (ع) نیز می‌توانند به طور تبعی از ولایت برخوردار شوند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مانده/۵۵). علاوه بر این، پیامبر (ص) در روز غدیر خم به ولایت مولی‌العارفین علی (ع) تصریح نموده‌اند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ اللَّهُ وَالْمَنْ وَالَهُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ». (الحاکم النیسابوری، ۱۴۱۱ ه.ق، ج ۳: ۱۱۸) وی همچنین در حدیثی دیگر خلقت مقدس خود و مولا علی (ع) را از نور واحد می‌داند: «خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ». (ابن بابویه، بی‌تا، ج ۱: ۳۱) مولا علی (ع) نیز اتحاد خود با حضرت رسول (ص) را اینگونه بیان می‌کند: «وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالضُّوءِ مِنَ الضُّوءِ وَالذَّرَاعِ مِنَ الْعَصْدِ». (نهج‌البلاغه: ۵۵۵)

مبحث ولایت در عرفان اسلامی اگر چه در بین صوفیان نخستین نیز مطرح بوده است اما نخستین کسی که کتابی مستقل در خصوص ولایت و مباحث پیرامون آن پرداخت حکیم ترمذی (متوفی ۲۸۵ یا ۳۲۰ ه.ق) مؤسس طریقه حکیمیه بود (نیکلسون، ۱۳۸۸: ۱۷۹)؛ پس از حکیم ترمذی، اهل عرفان هر کدام از دیدگاه خود به غور و بررسی در خصوص ولایت پرداخته‌اند که در این میان شیخ اکبر محبی‌الدین ابن عربی و شاگردانش جایگاهی ویژه دارند و توانستند این نظریه را سازماندهی کنند. علاوه بر ابن عربی و شاگردانش، مبحث ولایت در دیگر آثار دیگر بزرگان عرفان نیز وجود دارد که برهان‌الدین محقق ترمذی از زمره آنهاست.

۱-۲-۳. معنای ولایت در معارف برهان‌الدین

اهل عرفان در آثار خود تعاریف مختلفی را در خصوص ولایت بیان کرده‌اند. صدرالدین قونوی معتقد است: «ولایت آن نوری است که در صحرای عالم ملکوت از وادی ایمن بر جان کسی اشراق

کند که به متابعت مصطفی (ص) آینه عقل را از تصاعد ظلمات ابخره طبیعت پاک کرده باشد و از غشاوه و هم و خیال به در آمده» (قونوی، ۱۳۸۱: ۶۹)؛

ولایت مقامی بس رفیع است که تنها سبکباران و قلندر سیرتان مکتب حقیقت می‌توانند به این مرتبه روحانی دست یابند نه سخرگان هوای نفس و خیالات واهی. بایسته گفتن است که بحث پیرامون ولایت رابطه‌ای عمیق و ناگسستنی با نظریه انسان کامل دارد. در اندیشه عرفا، انسان جامع همه مراتب هستی و آینه تمام‌نمای اسماء و صفات الهی است البته این حقیقت به صورت نهفته در همه انسانها وجود دارد و هر انسان به طور بالقوه تمام کمالات را داراست. لیکن تنها اهل معرفت و ولایت این کمالات را به صورت بالفعل و به نحو اتم دارا هستند. ولایت از ویژگی‌های انسان کامل محسوب می‌شود و یا به بیانی دیگر از اخص خواص اوست که دیگر صفات او وامدار این ویژگی است. (کیاشمشکی، ۱۳۷۸: ۱۲۷)

صاحب مشرب الارواح مقام ولایت را شایسته کسانی می‌داند که با ادراک معرفت حق به مرتبه مشاهده رسیده و از مرحله تلوین گذشته و پای در مرحله تمکین نهاده و در دریای تفرید و تجرید غوطه‌ور شده‌اند. (بقلی شیرازی، ۱۴۲۶ ه.ق: ۹۳)

سید سردان نیز ولایت را معرفت عمیقی می‌داند که به وسیله آن می‌توان همه چیز را از حق و مسخر او دانست و چون ولی به این مقام برسد همه امور مسخر او می‌شود و سببها کنار می‌رود: «این ولایت کدام است قوت نظر است که همه چیز را از حق ببیند چنانکه ابراهیم قدم در آتش نهاد و چون موسی قدم بر دریا نهاد و چون سلیمان حکم بر آفتاب کند و چون نوح حکم بر طوفان کند و چون داود آهن خمیر کند و کوه را مغنی ساختن گیرد و چون محمد طبقات آسمان را به معراج دریدن گیرد و گذشتن... چون همه را مأمور و بنده حق دانستند و آمر کل حق را دیدند همه مسخر ایشان بودند و ایشان مسخر حق». (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۹۶ - ۹۷) باری، عارف با رسیدن به این مرتبه هفت گردون را مسخر خود می‌داند:

به حکم ماست گردان هفت گردون شود پخته از این پس هر چه خام است

(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۷۲)

۲-۳. پیروی از اولیا

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد اولیا ترجمان خداوند و فرزندان جان و دل انبیا هستند که سرسپاری به آنها یکی از مهم‌ترین ارکان سلوک محسوب می‌شود.

برهان‌الدین محقق از سالکان راه حق می‌خواهد که در زیر سایه ولی خدا - که در حقیقت ظل

طوباست - بنشینند و از دوری آستان او پرهیز کنند چرا که با دوری از حضور ولیّ واصل به خسرانی ابدی دچار خواهند شد. «در سایهٔ شیخ بنشین که ظل طوبی است که طوبی لمن ذلت نفسه تا از آفتاب دنیا خلاص یابی تا در زیر این درختی ایمنی چون از زیر این درخت بیرون آیی درمانی و اگر بیایند و گویند که جز این درخت طوبی دیگر است ولا تقربا هذه الشجرة تا دم آن درخت دیگر نرود تا از درخت طوبی محروم نمایی». (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۴۱)

بنابراین سالک باید خود را در برابر ولیّ مرشد چون مرده‌ای بی اختیار تصور کند و با تواضع تمام همیشه او را در برابر خود حاضر داند تا مورد عنایتش قرار گیرد: «شیخ را حاضر دان به همهٔ حال‌ها که هستی و تعظیم او نگاه‌دار با تعظیم تو شیخ را تعظیم بود و اگر نه افسوس بود». (همان: ۳۶)

به اعتقاد سید برهان‌الدین دست زدن در دامن اولیا، تمسک جستن به کشتی نوح است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند: «هر کس دست در این شاخ زند برساندش. مگر کشتی نوح از چوب چنین درختی ساخته‌اند از بهر قرب حق. مثل اولادی کمثل سفینه نوح من تمسک بها نجا و من تخلف عنها غرق. آهر که به این جبل دست در زند خلاص یابد و اعتصموا بحبل الله». (همان: ۲۵) سلطان‌ولد نیز صحبت اولیا و مشایخ را چونان کشتی نوح دانسته است:

طوفان چون دریا رسد و این خلق را غرقه کند شینید در کشتی دین با نوح ای یاران ما
طوفان ما دارد خبر از با نظر وز بی نظر هست او عدوی کفرتان ماهی در او ایمان ما
(سلطان‌ولد، ۱۳۶۳: ۳۸)

۳-۲-۳. شناخت اولیا

اگر چه پیروی از اولیای الهی می‌تواند سالکان را از مهالک طریقت برهاند اما درک کردن و شناختن این عزیزان درگاه احدیت آسان نیست که «اولیائی تحت قبایی لا یعرفهم غیری» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۵۲)؛ در معارف سلطان‌العلما آمده است: «عجب در راه آخرت چه بزرگانند که هرگز احوال ایشان را بزرگان دنیا ندانند و از ایشان خبر ندارند و آن بزرگان نیز فارغند از بزرگان دنیا و از احوال ایشان یا رب تا ایشان چه شاهانند و چه سلطانانند که نام ایشان در آن جهان خواهد برآمدن». (سلطان‌العلما، ۱۳۸۲: ۴۵-۴۶)

بنابراین خداوند اولیا را که به منزلهٔ عروسان و پردگیان حرم او هستند (قشیری، ۱۳۸۳: ۴۳۱) از

۲- پیرامون این حدیث ر. ک: (دیلمی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۵۶؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۵۷۷).

نامحرمان مستور می‌دارد تا جمال کبریایی آنها چشمزده اهل ظاهر نشود: «این طایفه خواص را کس نشناسد مگر خدای - تعالی - و خدا ایشان را در بعضی احوال از خود خبر دهد». (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۲۲ - ۲۳)

۴-۲-۳. صفات و ویژگی‌های اولیا

اهل عرفان برای اولیای الهی صفات مختلفی را برمی‌شمارند و معتقدند اگر فرد آراسته به این صفات نباشد شایسته پیشوایی نیست. در کتاب طبقات الاولیا آمده است: «علامه الولی اربعه: صیانه سره فیما بینه و بین الله، و حفظ جوارحه فیما بینه و بین امره، و احتمال الأذى فیما بینه و بین خلقه، و مداراته للخلق علی تفاوت عقولهم». (ابن الملتن، ۱۴۲۷ه.ق: ۷۲)

عزیزالدین نسفی نیز پیرامون خصوصیات مردان خدا آورده است: «بدان که انسان کامل آن است که او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف». (نسفی، ۱۳۶۲: ۴)

تأمل در معارف برهان‌الدین محقق ترمذی نشان می‌دهد که او برای اولیا صفات مختلفی را بیان کرده است که عبارتند از:

۱-۲-۳. علم لدنی یا معرفت حق و شناخت اسماء او

علم لدنی به علمی گفته می‌شود که «بنده از خدای - تعالی - بدون واسطه ملائکه یا نبی، به مشاهده یا مشافهه فرا گیرد». (گوهرین، ۱۳۸۲، ج ۸: ۲۰۸) هنگامی که روح ولی با متابعت از خاتم پیامبران قوت گیرد و آینه قلب او از زنگارها و کدورت‌های مادی پاک شود باطنش آینه تمام‌نمای علوم الهی می‌گردد. این انسان کامل به درجه‌ای از شایستگی روحانی می‌رسد که می‌تواند علوم الهی را بدون واسطه از حضرت حق دریافت کند و وارث علم لدنی انبیا شود. برهان‌الدین، عارف کامل را کسی می‌داند که جانس سر ربانی و منبع علم حضرت خداوند است: «عارف آن است که جان او سر ربانی است و بررسته است و نقد الله است و منبع علم الله است. حبیب الله است و غرقه آب زندگانی است». (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۷۰) در دل مردان خدا دانشی نورانی وجود دارد که از طریق علم ظاهری به دست نیامده است. در حقیقت این قوم دفتر علم ظاهر را شسته‌اند و سینه صیقل می‌دهند تا آینه‌ای بدون زنگار از آن بسازند و با این تمهید جمال جلوه‌های غیبی را در آن به تماشا بنشینند:

دانش آن را ستاند جان ز جان نه ز راه دفتر و نه از عیان

(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۶۷)

بنابراین، اولیا با اتکا به این علم است که می‌توانند نقوش غیبی را مشاهده کنند و با بینا شدن به نور خدایی از کنه امور واقف گردند و گر نه علوم ظاهری از رساندن انسان به معراج سعادت ناتوانند. پس بر سالکان طریقت است که در همه احوال شیخ را حاضر دانند و از مخالفت با اوامر الهی او پرهیزند تا بتوانند از نظر حقانی او بهره ببرند: «نظر شیخ نمانده است، آن نظر حق است. اکنون شیخ را به خود حاضر دان هر کجا که هستی تا شیخ شناس باشی. اگر شیخ را از خود غایب دانی به وقت غیبت، پس شیخ شناخته باشی که نظر او نمانده است. نظر حق است. بنظر بنورالله.» (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۳۶)

وی با تأویل حدیث نورانی «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابَ اللَّهِ، وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا، فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ» (نسایی، ۱۴۱۱ه.ق، ج ۵: ۴۵؛ ترمذی، ۱۴۱۹ه.ق، ج ۵: ۴۷۸)، منظور از کتاب الله را معنی نهفته در درون شیخ و عترت را جسم و ظاهر او دانسته است: «کتاب الله اندرون شیخ است و عترتی بیرون شیخ. کتاب آن معنی است که درو پنهان کرده‌اند و عترت جسم شیخ است. تو را چون اهلیت کتاب خواندن نیست، عترت با تو بگوید سر آن کتاب را» (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۲۲)؛ بنابراین ولی واصل قرآن ناطق محسوب می‌گردد و با تکیه بر علم الهی خود می‌تواند جوانب معنایی کلام الله را آشکار سازد.

سید سردان با رسیدن به این درجه از علم - یعنی علم حضوری - خود را اینگونه توصیف می‌کند: «من از کمال علم ناشی شده‌ام. از آنکه به معلوم رسیده‌ام و اگر چه مرا خرج شود علم، از غایت کمال علم است که مرا علم نیست.» (همان: ۲۶)

۲-۴-۲. فنای فی الله و بقای بالله

یکی از اساسی‌ترین شرایط متصف شدن به صفت ولایت، رسیدن به مرتبه فنای فی الله است. بنابراین، شرط ولایت آن است که سالک از همه تیرگی‌ها و کدورت‌های صفات بشری و نفسانی پاک شده باشد و با قدم نهادن در وادی فنا، مقام بقا و زندگی حقیقی در پیشگاه حضرت دوست را تجربه کند.

اهل عرفان، ولی را کسی می‌دانند که از احوال بشری و صفات امکانی رسته و به اوصاف الهی زنده شده است: «الولی هو فانی فی حاله و الباقی فی مشاهده الحق، و لم یکن له من نفسه اختیار و لا له مع احد، غیر الله قرار.» (جیلانی، ۱۴۲۸ ه.ق: ۱۵)

برهان‌الدین محقق نیز فانی بودن را از اهم شرایط ولیّ مرشد می‌داند و معتقد است کسی که هدایت مریدان را بر عهده دارد باید با فنا در پیشگاه الهی به صفات ربّانی آراسته شده باشد: «ارشاد

کار هر سرگین دانی نیست. جانی باید از خود و کار خود فارغ شده، کار انبیاست. کار محمد است که ارشاد کند به خدا؛ زیرا که ربّانی است». (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۷۰)

سید از سالکان می‌خواهد که وجود بشری خود را ترک کنند تا بلکه بتوانند به حیاتی طیبه برسند: «اکنون گرد قلعه وجود برآ و جنگ کن و هیچ محابا نکن در خرابی او، چون شهر دیگران است. هر دروازه که استوارتر است بسوزان و چون قلعه از آن تو شد و ملک مسلم گردد آنگاه عمارت می‌کن، آنگاه هر کسی را به جای خویش بنشانی و هیچ کس را نگذاری که از حدّ خود درگذرد». (همان: ۳۱)

باری، هنگامی که سالک تعینات مادی و صفات نفسانی را در وجود خود قلع و قمع کرد با محبوب خود به یگانگی می‌رسد و به ساحت الهی راه می‌یابد و زندگی واقعی در قرب آستان حضرت جانان را تجربه می‌کند: «آن کس که زنده به اوست زنده است. خوش است. ابدی است...». (همان: ۵۸)

سید برهان‌الدین معتقد است سالک پس از درنوردیدن وادی‌های نفس، به فنای افعالی می‌رسد و چونان ابزار بی‌اختیار در دست قدرت خداوند قرار می‌گیرد و مجاهده و تلاش او پایان می‌پذیرد: «کلک را تا نتراشی و نشکافی و سر نزنی کاتب آن را در دست نگیرد. مجاهده به منزل آن است که اکنون چون تمام کرد و سر قلم بزد لایق دست دبیر شد و ما الاحسان الا بالاتمام. مجاهده چون تمام شود بین اصبعین من اصابع الرحمن گردد تا هر چه از آنجا برون می‌آید گفته دبیر بود. دبیر آن قلم حضرت است». (همان: ۳۴)

۳-۲-۴. شفقت و مهربانی

انبیا و وارثان‌شان - یعنی اولیای الهی - از مشفق‌ترین مردم محسوب می‌شوند. این گروه هرچند از طرف اهل ظاهر مورد آزار قرار گیرند اما نهایت تلاش خود را برای هدایت آنها انجام می‌دهند تا بلکه بتوانند پرده وهم و گمان را از دیدگان آنها کنار بزنند و چشمشان را بر روی حقایق بگشایند. پس بر سالک طریقت واجب است که اسرار درویشان را برای این فانیان مشفق بیان کنند که آنها در حقیقت رحمت خداوند بر بندگانشانند.

برهان‌الدین با تأویل آیه مبارکه «وَلَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (الحشر/۲۱)، معتقد است که اگر حسن خلق انبیا و اولیا به کوه‌ها برسد سختیشان به نرمی تبدیل می‌شود و از آنها چشمه‌های شفقت و مهربانی جاری می‌گردد. به تعبیر دیگر: «اگر لطف اخلاق انبیا و اولیا که در قرآن شرح کردیم به کوه‌ها برسد از دل مادران مشفق رحیم‌تر شود. آن کوه‌ها نه بخراشد چیزی را و نه بشکند. گوشت و پوست دوست

شود. درو درشتی نماند. گرانی نماند، بیگانگی نماند از غایت لطف اخلاق انبیا و جوشش رحمت ایشان و شفقت بی‌علت ایشان از اجزای سنگ و کوه شیر شفقت بر جوشد و رحمت پیدا شود و درشتی و بی‌رحمتی و بیگانگی از کوه برود». (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۲) لطف انسان کامل به حدی است که حتی کفار نیز از فیض صحبت او بهره می‌برند و از چشمهٔ رحمت و بخششش سیراب می‌گردند:

بر همه کفار ما را رحمت است گر چه جان جمله کافر نعمت است
بر سگانم رحمت و بخشایش است که چرا از سنگهاشان مالش است
آن سگی که می‌گزد گویم دعا که از این خو و ارهانش ای خدا
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۴۳)

سید سردان معتقد است که سالکان باید هنگام گریز از بلاها به اندیشه و خرد جزئی خود اطمینان نکنند و به حصن امن این هادیان الهی بگریزند و از دریای مهر و شفقت آنها بهره‌مند شوند: «چون از بلا بگریزد به حصن و حصار اندیشهٔ خود نگریزد بلکه به حصن و حصار سایهٔ اولیای گریزد تا در این داخل شود که إن تصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم». (همان: ۸۰)

۴-۲-۳. قدرت و استیلا

اولیا به دلیل نیست شدن از هستی مجازی و زنده شدن از هستی حضرت حق، به اتحاد شأنی و نوری با خداوند رسیده‌اند. این اتحاد و یکپارچگی با حضرت حق، قدرت معنوی خاصی را در آنها به وجود آورده که می‌توانند علل و اسباب مادی را کنار بگذارند و از ماورای آنها در امور دخل و تصرف کنند. این قدرت خارق العادهٔ اولیا حتی در هدایت سالکان نیز مؤثر است. در معارف برهان‌الدین محقق آمده است: «روی به هر چه که آریم او روی از همهٔ جهان بگرداند مگر که روی با او نیاریم و ما علامه ذلک قال التجافی گوهر داریم در اندرون به هر که روی آن با او کنیم کار او رفت از همه یاران و دوستان بیگانه شد». (همان: ۶۲)

پس کسانی که از حضور اولیا بهره‌مند نمی‌شوند و مس وجود خود را با نظر کیمیا مانند آنها به طلا مبدل نمی‌سازند. در حقیقت از کرشمهٔ عنایت حق محرومند چون اگر اولیا که مظهر حقد اندک التفاتی به آنها کنند در تیه ضلالت باقی نمی‌مانند و به سرپردهٔ قرب الهی راه می‌یابند.

۲- اشارت است به حدیث نورانی پیامبر (ص): «إذا دخل النور القلب انفسح فذلک شرح الصدر فقیل أ فلذلک علامه یعرف بها قال نعم الإنابۀ إلى دار الخلود و التجافی عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزوله». (ابن اَبی-الحدید، ۱۴۰۴ه.ق، ج ۶: ۲۳۲)

۳-۳. ریاضت و مجاهده با نفس

ریاضت در لغت به معنای تربیت ستور و ستوربانی است اما در اصطلاح اهل تصوف «بدل کردن صفات بد به صفات نیک، عملی سخت که برای اصلاح باطن به دستور مرشد بر عهده گیرند، خواه از جنس عبادت و یا خدمت باشد از قبیل جارو کردن خانقاه و تعهد مسافر و بیمار و یا هر چه خلاف نفس و آرزو باشد». (فروزانفر، ۱۳۶۷، ج ۱: ۱۲۱)

اهل عرفان بر این اعتقادند که برای صیقل دادن قلب و تبلور نور ایمان و صداقت در آن باید به تمام تمایلات و علایق نفسانی پشت پا زد و این امر اساسی جز در سایه ریاضت نفس میسر نمی‌گردد «پس واجب کند نفس را دشمن داشتن، و موافقت حق را به نظر مهر و محبت بوی ننگرستن، و در معرکه مجاهدت به تیغ ریاضت قهر وی کردن، و دیده مراد وی به ناوک تفرید و تجرید بر دوختن». (مبیدی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۶۰)

نفسی که ریاضت کرده باشد مطاع و منقاد امر خدای یکتاست. ولی نفسی که قوای حیوانی و شهوانی آن با حربۀ ریاضت سرکوب نشده باشد بر خدای خروج می‌کند و صاحب آن نفس به مقامات عرفانی راه پیدا نخواهد کرد. بنابراین بر سالکان و طالبان درگاه سرمدی واجب است که برای نجات از عواقب پیروی از طاغوت نفس و مؤبد شدن در آتش دوزخ، لگام نفس را مهار کنند. به تعبیر صاحب روح الارواح «گر خواهی که فردا در آن انجمن عظیم پامال نشوی امروز از گوشمال این خصم بی‌محابا غافل مگرد. بدن را مرکب‌وار در کار آر، لگام تقوی بر سرش کن، زین ریاضت بر نه، حزام حزم بر او بند، به سوط عزمش در میادین دین بر سوی صراط مستقیم بدار». (سمعی، ۱۳۸۴: ۱۷۵)

در منظر سید سردان، مغز عبادات، گداختن نفس است و دیگر اعمال عبادی در برابر آن چونان پوست و قشر ارزش چندانی ندارد. باری، رنج نفس از شرایط اساسی عبادت خالصانه است: «مغز عبادت گداز نفس است و باقی همه پوست عبادت است. صوم و عبادتی که در وی گداز نفس نیست آن عبادت نیست. عبادت که در او رنج نفس هست آن نیز شرط عبادت است». (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۱۹-۲۰)

وی روزه را بزرگ‌ترین رکن ریاضت می‌داند و معتقد است که ریاضت‌های دیگر در برابر آن بازیچه‌ای بیش محسوب نمی‌شوند: «رکن بزرگ‌ترین در باب ریاضت، روزه است. روزه از همه بزرگ‌تر است، باقی ریاضت‌ها نسبت به این بازیچه است». (همان: ۲۰) محقق ترمذی همچنین مریدان را به دوام روزه تحریض می‌کند و بر آن است که هیچ طاعتی از آن بهتر نیست چرا که چشمه‌های علم و حکمت را در قلب سالک جاری می‌سازد: «پیوسته حضرت سید یاران را وصیت

می‌فرمود که اگر هیچ طاعتی و عبادتی نتوانید کردن، الله الله روزه را مهمل مگیرید و همواره به تجوع شکم و توجع الم حریص باشید که بهتر از روزه داشتن طاعتی نیست و خلای شکم کلند ینابیع حکم است؛ چه از باطن فاطن انبیاء و اولیاء ینابیع حکم از برکت جوع و روزه به جوش آمده است اما به تدریج باید؛ و مرد سالک ناسک را به منزل مقصود موصل‌تر از مرکب روزه هیچ نیست و دعوات اهل روزه مستجاب و مقبول است و در حضرت عزت اثرهای عظیم دارد و کلید خزائن حکمت است». (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۶۶)

خلاف نفس راهی است برای تقرّب به آستان الهی و موافقت با آن موجبات بعد و غربت از جمال جانان را فراهم می‌کند: «هر چه خلاف نفس است آن نزدیک گرداند و هر چه موافق نفس است مبعّد است. اکنون آن سررشته مخالفت نفس را استوار می‌دار و از حضرت خداوند - جلّ جلاله - قوّت می‌خواه که قوت جز او نیابی که لا حول و لا قوهّ الا بالله اگر چه خصم با قوت است، اما چون قوّت ربّانی باشد قوّت او اثر نکند» (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۵۰)؛ پس لذا ید مادی و تمتعات دنیوی اگر چه گاو نفس را پرورش می‌دهند لیکن عیسی روح را در بند نگه می‌دارند و اسباب شقاوت اخروی انسان را فراهم می‌کنند. باری، صبر بر درد نیش مصائب ریاضت بهتر است از سخره نفس اماره شدن، اگر چه راه ریاضت راهی است مشحون از مکاره: «آخرست و آخر هر گاو یکی آخری باشد دانکه از بهر کارد قصاب است و هر گاوی که گردون کشد ایمن باشد. اگر آن گاو را معلوم شدی که از آخر او را چه خواهد رسیدن، گردون کشیدن او را سخت نیامدی و یوغ آن را راحت جان شدی. اکنون هر علف که در آخر گاو ریزند آن چربش دیگ است نه احسان در حق گاو». (همان: ۴۹)

در تفکر برهان‌الدین، تن سپردن به ریاضت راهی است برای رستگاری ابدی و رسیدن به بهشت موعود: «در تو دو در است، یکی سوی دوزخ، یکی سوی بهشت. اکنون ریاضت آن است که بی- حاجت در دوزخ مگشا، چون ایمان شهرست قوی نگه باید داشت تا تو را از شهر ایمان نبرد و در شهر کفر و معصیت نکند که عین مختی باشد و ننگ باشد. اما اگر دوزخ چنین دلربا و خوش نبودی چندین هزار خلق خویشان را از بهشت مخلّد محروم نکردی» (همان: ۱۸ - ۱۹)؛ پس در حقیقت اعمال دنیا نعل باژگونه است اگر نعمت و راحتی به انسان روی آورد در آخر آتش نصیب او می‌شود و اگر تلخی‌ها و سختی‌های دنیا به انسان روی آورد نه تنها گوهرهای اجلالی وجودش را آشکار می‌کند بلکه عاقبتی نیک را برای او رقم می‌زند. به تعبیر سلطان‌العلماء: «چون بلا در این عالم سبب نعمت آن جهانی است و نعمت این جهانی سبب بلای آن جهانی است این دار ابتلا از بهر آن است که بلا در این عالم چون پتکی است که گوهر آشکارا می‌کند تا آهن چند روز در دکان آهنگر

ریاضت نیابد گوهر بر صفحه وی ظاهر نشود و باقیمت نگردد». (سلطان‌العلماء، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۹۴)

۳-۴. ذکر

ذکر یکی از بنیادی‌ترین اعمالی است که در مکتب اهل عرفان اهمیتی بسیار دارد. به تعبیر دیگر، ذکر بزرگ‌ترین رکن ریاضت است و موجبات قرب بنده با حضرت خداوند را به وجود می‌آورد:

«الذکر هو اعظم ارکان الریاضه و اکبر قریبه تقرب بها العبد من ربه». (اسکندری، ۱۴۲۴ ه.ق: ۱۴۰)

مشایخ عرفا در تعریف ذکر آورده‌اند: «ذکر دور کردن غفلت است. چون غفلت از سر بنده

برخاست ذاکر باشد حق را اگرچه به زبان خاموش باشد». (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۳۳۰)

ذکر حق صیقل دهنده قلوب سالکان است و کسی که با اخلاص تمام در پیشگاه خداوند ذکر گوید زنگار مادیت از قلب او زدوده می‌شود و آرامشی توأم با رأفت و مهربانی در لوح قلبش متمکن می‌گردد: «چون شراب ذکر به دل فرو رود قساوت از او برخیزد و لین و رقت پدید آید که «تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکرالله» و سلطان ذکر ساکن ولایت دل گردد. دل با ذکر اطمینان و انس گیرد و با هر چه جز اوست وحشت ظاهر گردد». (نجم رازی، ۱۳۸۶: ۶۹)

برهان الدین محقق ذکر را خروج از میدان غفلت و تمکن در مشاهده حق توأم با غلبه خوف و شدت عشق می‌داند: «الذکر خروج من میدان الغفله الی الفناء المشاهده علی غلبه الخوف و شده الحب». (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۶۶)

وی همچنین ذکر را به دو نوع زبانی و قلبی تقسیم می‌کند: «الذکر علی نوعین: ذکر اللسان و ذکر القلب». (همانجا)

در اندیشه او ذکر زبانی مقدمه‌ای است برای ذکر قلبی «و بذکر اللسان یصل العبد الی ذکر القلب» (همانجا)؛ پس سالک باید ذکر را از عمق جان برآورد در حالی که ماسوی الله را فراموش کرده باشد: «ذکر را از ناف بر مه آر از میان جان برآر بی تو از میان جان بر آر». (همان: ۶۲) در حقیقت اکمال ذکر حق نفی غیر و یگانه بودن در عشق اوست: «ذکر رب آنگاه کامل شود که نسیان غیر او حاصل شود و اذکر ربک اذا نسیت» (همان: ۲۶) و این سخن سید سردان گفتار شیخ نجم‌الدین رازی را فرا یاد می‌آورد: «اهل ذکر آنها‌اند که چندان رعایت حق «فاذکرونی» کرده‌اند که بر صحیفه دل نقش یک نقطه از دایره ذکر موجودات بنگذاشته‌اند تا جمال آفتاب ذکر حقیقی از مشرق نسیان وجود مجازی و ذکر ربک اذا نسیت» روی نموده است». (نجم رازی، ۱۳۸۶: ۵۵)

۳-۵. چله‌نشینی و خلوت

بزرگان طریقت گاه سالکان را به عزلت از خلق تشویق می‌کنند و معتقدند چله‌نشینی و خلوت،

خواطر نفسانی و اندیشه‌های شیطانی را از سالکان دور می‌کند و باعث تزکیه نفس و صفای درون آنها می‌شود و با این تمهید آنها را به «محل منیف مقامات و منصب شریف احوال» (سهروردی، ۱۳۷۵: ۹۹) می‌رساند. سالکان در چله‌ای که از طرف شیخ به انجام آن می‌پردازند به ذکر و تسبیح مشغول می‌شوند و با نفی ماسوی الله از ضمیر خود و خرق حجب ظلمانی، مقدمات لازم را برای بار یافتن در محضر حضرت جانان فراهم می‌کنند و سیمای معشوق برین را در آینه قلب خود به تماشا می‌نشینند.

برهان‌الدین محقق ترمذی، چله‌نشینی به معنای مرسوم صوفیه را نمی‌پذیرد و معتقد است: «یکی را در خانه‌ای چهل روز باید رفت تا او خیالی بیند او آدمی باشد؟ یا او را کسی گویند؟ دین محمد چه تعلق دارد بدان». (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۶۰) او حتی از هدایت منکران و طاعنان خود نیز غافل نبوده و با آنها مصاحبت می‌کرده و از جفایشان هراسی نداشته است: «پر است از خویش، من او را چه کنم؟ از خود تهی نمی‌کند خود را؛ خلعت بر دست نهادم محمدوار پیش رفتم که خلعت حق آورده‌ام، دو دستی‌ام بزد، دور کرد کی نخواهم. نخواهی تو مخواه من خو کرده‌ام این تلخی کشیدن پیش آتش باز روم تف کنم لا رهبانیه فی الاسلام». (همان: ۶۳) انسان هر چقدر با خلق درآمیزد تجریدش قوی‌تر می‌شود به شرط آنکه هر چه را جز حضرت حق است در دل راه ندهد: «هرچند با خلق اختلاط کند تجرید او قوی‌تر شود. یار تو حق است در گمان مشو. چون از یاران کمال دیدی و آن جمال دیدی یکبار دیگر هرچه درآید آن راهزن تو باشد، خواه نفس و خواه شیطان این باشد. هرچه بینی جز خدا آن بت بود درهم شکن». (همانجا)

مولانا جلال‌الدین نیز - چون مرشد خود - درخصوص چله‌نشینی نظر مساعدی ندارد به گونه‌ای که وقتی فرزندش سلطان‌ولد در اوان جوانی از او خواست که به چله بنشیند، نپذیرفت و خطاب به او گفت: «بهاء‌الدین محمدیان را خلوت و چله نیست و در دین ما بدعت است. اما در شریعت موسی و عیسی - علیهما السلام - ایشان را بوده است و این همه مجاهدت برای آزمایش فرزندان و یاران است هیچ خلوت حاجت نیست. زحمتی مکش و وجود مبارک خود را نرنجان». (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۷۹۳) هرچند سلطان‌ولد با اصرار و ابرام مولانا را مجبور به پذیرفتن درخواست خود کرد.^۴

^۴ در معارف سلطان‌ولد پیرامون چله‌نشینی آمده است: «چله راه انبیا نبوده است، بدعت است، آری عزلت نیک است چون یاران بد باشند، اما از یاران نیک عزلت جهل باشد که "الجماعه رحمه"». (سلطان‌ولد، ۱۳۷۷: ۲۹۶)

نتیجه گیری:

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که برهان‌الدین محقق ترمذی به عنوان یکی از سرسپردگان مکتب سلطان‌العلماء، نقش مهمی در تکامل روحانی مولانا داشته است. سید سردان که خود احوال روحانی و معنوی را در محضر بهاء‌ولد کسب کرده بود پس از مرگ مرشدش چونان پدری مهربان، مولانا را در سایه حمایت خود قرار داد. او که از او ان کودکی مولانا، اتابکی‌اش را به عهده داشت پس از آموختن مرید خود، دانست که او در وادی احوال روحانی نناخته، هر چند در علم ظاهری به درجه پدر خود سلطان‌العلماء رسیده است. بنابراین، مولوی را به کوی طریقت هدایت کرد و خداوندگار توانست در مصاحبت با او مقام فنا را درک کند و پس از آن به مرتبه عاشقی در عرصه ولایت برسد. باری، مصاحبت با سید چنان ظرفیتی را در مولانا ایجاد کرد که توانست شاه معشوقان - شمس تبریزی - را درک کند.

غور و تأمل در اندیشه‌های سید سردان نشان می‌دهد که او از زمره عارفان وحدت وجودی است که این مسأله را از طریق احوال عرفانی درک کرده است. او نه تنها فقط هستی خداوند را حقیقی می‌داند بلکه بحث اتحاد ظاهر و مظهر را - که از متفرعات دیدگاه وحدت وجود محسوب می‌شود - مطرح کرده است. در اندیشه برهان‌الدین ولایت معرفت عمیقی است که به وسیله آن می‌توان همه امور را مسخر حق دانست و وقتی عارف به این مرتبه برسد همه چیز مسخر اوست. وی همچنین وجود اولیا را برای هدایت خلق ضروری دانسته است و خصوصیات را برای آنها برشمرده است. در منظر سید سردان مغز عبادات، گداختن نفس است و در حقیقت با ریاضت و قهر نفس است که انسان قابلیت قرب به درگاه الهی را کسب می‌کند. بنابراین سالک باید با روزه داری - که بزرگ‌ترین رکن ریاضت است - از بند نفس آزاد شود.

وی همچنین ذکر را خروج از میدان غفلت و تمکن در مشاهده حق توأمان با غلبه خوف و شدت عشق می‌داند و معتقد است ذکر زبانی مقدمه‌ای است برای ذکر قلبی؛ پس سالک باید ذکر را از ته دل برآورد در حالی که ماسوی الله را فراموش کرده است. در اندیشه سید برهان چله نشینی به معنای مرسوم صوفیه پذیرفته شده نیست و او معتقد است این مسائل در دین اسلام جایگاهی ندارد.

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه، (۱۳۷۹)، ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات مشهور.
- ۳- آشتیانی، سید جلال‌الدین، (۱۳۷۰)، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، «عقل و عشق در نظر محقق ترمذی»، فصلنامه فلسفه دانشگاه تهران، شماره چهل و پنج، ۱۳۸۱، صص ۲۳ - ۳۳.
- ۵- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبه‌الله، (۱۴۰۴ه.ق)، شرح نهج البلاغه لابن ابی‌الحدید، به اهتمام: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتب آیت الله مرعشی نجفی.
- ۶- ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، (بی‌تا)، الخصال، ترجمه احمد فهری زنجانی، تهران: نشر علمیه اسلامیة.
- ۷- ابن‌الملقن، ابوحفص عمر بن علی مصری، (۱۴۲۷ه.ق)، طبقات الاولیاء، به اهتمام: عبدالقادر عطا، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۸- ابن عربی، محیی‌الدین، (۱۳۷۸)، ترجمه و شرح (ترجمان الاشواق)، به تصحیح: رینولد.ا. نیکلسون، ترجمه گل بابا سعیدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات روزنه.
- ۹- -----، (۱۹۹۴م)، الفتوحات المکیه، به اهتمام: عثمان یحیی، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۱۰- -----، (۱۳۷۰)، فصوص الحکم، به تصحیح: ابوالعلا عفیفی، چاپ دوم، تهران: انتشارات الزهراء.
- ۱۱- اسکندری، احمد بن عطاءالله، (۱۴۲۴ه.ق)، اللطائف الالهیه فی شرح مختارات من الحکم العطائیه، به اهتمام: عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی الدرقاوی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۱۲- افلاکی، شمس‌الدین احمد، (۱۳۶۲)، مناقب العارفین، به کوشش: تحسین یازیجی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- ۱۳- بقلی شیرازی، روزبهان، (۱۴۲۶ه.ق)، مشرب الارواح، به اهتمام: عاصم ابراهیم الکیالی الحسنی الشاذلی الدرقاوی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۱۴- پارسا، محمد، (۱۳۵۴)، قدسیه، به تصحیح: احمد طاهری عراقی، تهران: انتشارات طهوری.
- ۱۵- ترمذی، محمد بن عیسی، (۱۴۱۹ه.ق)، الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی، به اهتمام: احمد محمد شاکر، قاهره: دارالحدیث.
- ۱۶- جامی، عبد الرحمن، (۱۳۸۳)، اشعه اللمعات، به اهتمام: رستگار مقدم گوهری، قم: بوستان کتاب.

Archive of SID

- ۱۷- جیلانی، عبدالقادر، (۱۴۲۸ ه.ق)، سرالاسرار و مظهر الانوار فیما یحتاج الیه الابرار، به اهتمام: احمد فرید المزیدی، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۱۸- الحاکم نیسابوری، محمد بن عبد الله، (۴۱۱ ه.ق)، المستدرک علی صحیحین، به اهتمام: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۱۹- دیلمی، حسن بن محمد، (۱۳۷۶)، ارشاد القلوب، ترجمه: علی سلگی نھاوندی، قم: انتشارات ناصر.
- ۲۰- دین لوئیس، فرانکلین، (۱۳۹۰)، مولانا، دیروز تا امروز، شرق تا غرب، ترجمه: حسن لاهوتی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات نامک.
- ۲۱- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۰)، پله پله تا ملاقات خدا، چاپ سی و یکم، تهران: انتشارات علمی.
- ۲۲- سپهسالار، فریدون بن احمد، (۱۳۸۷)، رساله سپهسالار در مناقب حضرت خداوندگار، به تصحیح: محمد افشین وفایی، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- ۲۳- سلطان العلماء، بهاء الدین محمد بلخی، (۱۳۸۲)، معارف بهاء ولد، به تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: انتشارات طهوری.
- ۲۴- سلطان ولد، بهاء الدین محمد، (۱۳۶۳)، ابتدانا، به تصحیح: محمد علی موحد و علیرضا حیدری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۲۵- -----، (۱۳۷۷)، معارف سلطان ولد، به تصحیح: نجیب مایل هروی، چاپ دوم، تهران: انتشارات مولی.
- ۲۶- -----، (۱۳۸۹)، مولوی دیگر بهاء الدین محمد بلخی، به تصحیح: حامد ربّانی و مقدمه سعید نفیسی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۲۷- سمعانی، احمد، (۱۳۸۴)، روح الأرواح و شرح الأسماء الملک الفتح، به تصحیح: نجیب مایل هروی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۸- سهروردی، شهاب الدین، (۱۳۷۵)، عوارف المعارف، ترجمه ابومنصور بن عبد المؤمن اصفهانی، به اهتمام: قاسم انصاری، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۹- شمس تبریزی، محمد بن علی، (۱۳۹۱)، مقالات شمس تبریزی، به تصحیح: محمد علی موحد، چاپ چهارم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۳۰- شمیسا، سیروس، (۱۳۹۱)، مولانا و چند داستان مثنوی، چاپ دوم، تهران: انتشارات قطره.
- ۳۱- صائِن الدین علی بن محمد ترکه، (۱۳۶۰)، تمهید القواعد، به تصحیح: جلال الدین آشتیانی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- ۳۲- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۳)، شرح اصول کافی، به تصحیح: محمد خواجوی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- ۳۳- طیب‌نیا، سید محسن، (۱۳۹۴)، ابن عربی از نگاهی دیگر: تحقیقی جامع پیرامون عقاید، مذهب، عرفان و فتاوی ابن عربی، تهران: انتشارات دلیل ما.
- ۳۴- عراقی، فخر الدین، (۱۳۶۳)، لمعات عراقی، با مقدمه و تصحیح: محمد خواجه‌جوی، تهران: انتشارات مولی.
- ۳۵- فراغانی، سعید الدین، (۱۳۷۹)، مشارق الدراری فی شرح تائیه ابن فارص، به اهتمام: جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، قم: مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی.
- ۳۶- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۶۲)، احادیث مثنوی، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۳۷- -----، (۱۳۶۶)، زندگانی مولانا، چاپ پنجم، تهران: انتشارات زوار.
- ۳۸- -----، (۱۳۶۷)، شرح مثنوی شریف، تهران: انتشارات زوار.
- ۳۹- قشیری، عبدالکریم بن هوزن، (۱۳۸۳)، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، به تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴۰- قونوی، صدرالدین، (۱۳۸۱)، آفاق معرفت: تبصره المبتدی و تذکره المنتهی، به تصحیح: نجفقلی حبیبی، قم: انتشارات بخشایش.
- ۴۱- کاکایی، قاسم، (۱۳۹۳)، وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت، چاپ ششم، تهران: انتشارات هرمس.
- ۴۲- کیاشمشکی، ابوالفضل، (۱۳۷۸)، ولایت در عرفان با تکیه بر آراء امام خمینی (ره)، قم: انتشارات دارالصادقین.
- ۴۳- گولپینارلی، عبدالباقی، (۱۳۸۴)، مولانا جلال الدین، زندگی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آنها، ترجمه و توضیحات از: توفیق ه سبجانی، چاپ چهارم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۴۴- گوهرین، سیدصادق، (۱۳۸۲)، شرح اصطلاحات تصوف، تهران: انتشارات زوار.
- ۴۵- محقق ترمذی، برهان الدین، (۱۳۷۷)، معارف: مجموعه مواعظ و کلمات سید برهان الدین محقق ترمذی، به تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴۶- مستملی بخاری، اسماعیل، (۱۳۶۳)، شرح التعرف لمذهب التصوف، به تصحیح: محمد روشن، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۴۷- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۶۳)، مثنوی معنوی، به تصحیح: رینولد ا. نیکلسون، به اهتمام: نصرالله پورجوادی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴۸- میبدی، ابوالفضل رشید الدین، (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عده الابرار، به اهتمام: علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۴۹- نجم الدین رازی، ابوبکر عبدالله بن محمد، (۱۳۸۶)، مرموزات اسدی در مرموزات داودی، به تصحیح: محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.

Archive of SID

- ۵۰- نسائی، احمد بن علی، (۱۴۱۱.ق)، سنن نسائی، به اهتمام: عبدالغفار سلیمان بنداری، احمد شمس‌الدین، سید کسروی حسن، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ۵۱- نسفی، عزیزالدین، (۱۳۶۲)، مجموعه رسائل مشهور به انسان کامل، به تصحیح و مقدمه: فرانسوی ماریژان موله، تهران: انتشارات زبان و فرهنگ ایران.
- ۵۲- نیکلسون، رینولد ا.، (۱۳۸۸)، تصوّف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سخن.
- ۵۳- واقفی خوندابی، داود و مهدی ملک ثابت و محمد کاظم کهدویی، «نگاهی تحلیلی به رابطه معنوی سلطان‌ولد و مشایخ طریقه مولویه»، مجله مطالعات عرفانی کاشان، شماره بیستم، ۱۳۹۳، صص ۱۷۷-۲۰۸.
- ۵۴- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۸۷)، کشف المحجوب، به تصحیح: محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سروش.